و چون موسى آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را [همراه‌] برد، آتشى را از دور در کنار طور مشاهده کرد، به خانواده خود گفت: «[اینجا] بمانید، که من آتشى از دور دیدم، شاید خبرى از آن یا شعله‌اى آتش برایتان بیاورم، باشد که خود را گرم کنید.» (29) پس چون به آن [آتش‌] رسید، از جانب راست وادى، در آن جایگاه مبارک، از آن درخت ندا آمد که: «اى موسى، منم، من، خداوند، پروردگار جهانیان.» (30) و [فرمود:] «عصاى خود را بیفکن.» پس چون دید آن مِثْل مارى مى‌جنبد، پشت کرد و برنگشت. «اى موسى، پیش آى و مترس که تو در امانى.» (31) «دست خود را به گریبانت ببر تا سپید بى‌گزند بیرون بیاید، و [براى رهایى ] از این هراس بازویت را به خویشتن بچسبان. این دو [نشانه‌] دو برهان از جانب پروردگار تو است [که باید] به سوى فرعون و سران [کشور] او [ببرى‌]، زیرا آنان همواره قومى نافرمانند.» (32) گفت: «پروردگارا، من کسى از ایشان را کشته‌ام، مى‌ترسم مرا بکشند. (33) و برادرم هارون از من زبان‌آورتر است، پس او را با من به دستیارى گسیل دار تا مرا تصدیق کند، زیرا مى‌ترسم مرا تکذیب کنند.» (34) فرمود: «به زودى بازویت را به [وسیله‌] برادرت نیرومند خواهیم کرد و براى شما هر دو، تسلطى قرار خواهیم داد که با [وجود] آیات ما، به شما دست نخواهند یافت شما و هر که شما را پیروى کند چیره خواهید بود.» (35)